**هو الله**

ای اهل ملکوت ابهی، دوندای فلاح و نجاح ازاوج سعادت عالم انسانی بلنداست خفتگان بيدار کند کوران بينا نمايد غافلان هو شيار فرمايد کران شنوا نمايد گنگان گويا کند مرده ‌گان زنده نمايد، يکی ندای مدنيت و ترقيات عالم طبيعت است که تعلّق بجهان ناسوت دارد و مروّج اساس ترقيات جسمانيه و مربّی کمالات صوری نوع انسان است، و آن قوانين و نظامات و علوم و معارف ما به الترقّی عالم بشراست که منبعث از افکار عاليه و نتائج عقول سليمه است که بهمّت حکما و فضلای سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است، و مروّج و قوّه نافذه آن حکومت عادله است، و ندای ديگر ندای جانفزای الهيست و تعاليم مقدّسهء روحانی که کافل عزّت ابدی و سعادت سرمدی و نورانيّت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانيه در عالم بشری و حيات جاودانيست، و اسّ اساس آن تعاليم و وصايای ربّانی و نصايح و انجذابات وجدانيست که تعلّق بعالم اخلاق دارد، و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانيه راروشن و منوّر فرمايد و قوّه نافذه اش کلمة اللّه است، ولی ترقيات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضمّ بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتيجه نبخشد، و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد، زيرا از ترقيات مدنيّه و تزيين عالم جسمانی هر چند ازجهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهايت جمال دلبری نمايد، ولی ازجهات ديگر خطرهای عظيم و مصائب شديده و بلايای مبرمه نيز حاصل گردد، لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زينت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سير و سفر و توسيع معلومات عالم طبيعت و مخترعات عظيمه و مشروعات جسيمه و اکتشافات علمیه و فنّيّه نمائی گوئی که مدنيت سبب سعادت و ترقّی عالم بشری است، و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنّمی و ايجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناريه که قاطع ريشه حياتست نمائی واضح و مشهود گردد که مدنيت باتوحّش توأم و همعنانست، مگرآنکه مدنيت جسمانيه مؤيّد بهدايت ربّانيه و سنوحات رحمانيه و اخلاق الهيه گردد و منضمّ بشئونات روحانی و کمالات ملکوتی و فيوضات لاهوتی شود، حال ملاحظه ميکنيد که متمدّن و معمورترين ممالک عالم مخازن مواد جهنّمی گرديده، و اقاليم جهان لشکرگاه حرب شديد شده، و امم عالم ملل مسلّحه گرديده و دول سالار ميدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شديد افتاده، پس بايد اين مدنيّت و ترقّی جسمانی رامنضمّ بهدايت کبری کرد، و عالم ناسوت را جلوه گاه فيوضات ملکوت نمود و ترقيات جسمانی را توأم بتجلّيات رحمانی کرد، تا عالم انسانی درنهايت جمال و کمال در عرصۀ وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد، و در غايت ملاحت و صباحت جلوه نمايد و سعادت و عزّت ابديه چهره گشايد، الحمد للّه قرون و اعصار متواريه است که ندای مدنيّت بلنداست و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی يافت و معموريّت جهان بيفزود و کمالات صوری ازديادجست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلّی برای تعاليم روحانی و ندای الهی يافت، مثلا طفل رضيع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسيد، چون بدرجه بلوغ رسيد استعداد ظهور کمالات معنويّه و فضائل عقليّه حاصل نمود، و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد، بهمچنين در عالم امکان نوع انسان ترقيات جسمانيه نمود و تدرّج در مدارج مدنيت کرد، و بدائع و فضائل و مواهب بشری رادر اکمل صورت حاصل نمود، تا آنکه استعداد ظهور جلوه و کمالات روحانيه الهيه حاصل کرد و قابليت استماع ندای الهی يافت، پس ندای ملکوت بلندشد و فضائل و کمالات روحانيه جلوه نمود، شمس حقيقت اشراق کرد انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عموميّت عالم بشريّت ساطع گشت، اميدواريم که اشراق اين انوار روز بروز شديد تر گردد و اين کمالات معنويه جلوه بيشتر کند تا نتيجه کليه عالم انسانی ظهور و بروز کند، و دلبر محبّت اللّه در نهايت ملاحت و صباحت شاهد انجمن گردد، ای احبّای الهی بدانيدکه سعادت عالم انسانی در وحدت و يگانگی نوع بشراست و ترقيات جسمانی و روحانی هردو مشروط و منوط بالفت و محبّت عمومی بين افراد انسانی، ملاحظه در کائنات ذی روح نمائيد يعنی حيوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خويش جدا و بتنهائی زندگانی نمايد و باهم در نهايت ضدّيّت و کلفتند، و چون بيکديگر رسند فورا بجنگ و جدال پردازند و بدرنده گی چنگ باز و دندان تيز کنند، مانند سباع ضاريه و گرگان خو نخوار که حيوانات مفترسه‌اند که جميع بتنهائی زندگانی نمايند و تحرّی معيشت خويش کنند، أمّا حيوانات خوش سيرت نيک طينت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهايت محبّت بايکديگر الفت نمايند و جوق جوق و مجتمعا زندگانی کنند و باکمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذر انند مانند طيور شکور که بدانه ئی چند قناعت کنند و بايکديگر بانهايت سرور الفت نمايند، و دردشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنين حيوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجير درغايت الفت و همدمی در چمن و مر غزار بسرور و شادمانی و يگانگی زندگانی نمايند، ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و ساير حيوانات درنده از يکديگر بيزار و به تنهائی سير و شکار کنند، حتّی پرنده و چرنده چون بآشيان و مغاره يکديگر آيند تعرّض و اجتنابی نه، بلکه نهايت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درنده‌گان که هر يک بمغاره و مأوای ديگری تقرّب جويد بدريدن همديگر پردازند حتّی اگر يکی از کوی ديگری بگذرد فورا هجوم نمايد و اگر ممکن شود معدوم نمايد، پس واضح و معلوم شد که الفت و محبّت در عالم حيوان نيز از نتائج سيرت خوش و طينت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درند ‌گان بيابان است، حضرت کبريا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق ننموده، بلکه وجود انسانی باحسن التّقويم و بنهايت کمالات وجودی ترکيب و ترتيب شده، لهذا سزاوار کرامت اين خلقت و برازندگی اين خلعت اينست که بالفت و محبّت نوع خويش پردازد، بلکه بکافۀ حيوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نمايد، و همچنين ملاحظه نمائيد که اسباب رفاهيت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و يگانگی است، و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلّت و اضطراب و ناکامی، ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از اين امور هر روز بصفت حيوان وحشی مبعوث و ممسوخ ميشود، دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده، ولی علويّت انسان در خصائل و فضائلی است که از خصائص ملائکه ملأ اعلی است، پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشتۀ ایست ملکوتی و حقيقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی، و چون نزاع و جدال و خونخواری نمايد مشابه بارذل حيوان درنده گردد، تابدرجه ئی رسدکه اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در يک شب صد هزار اغنام رادر ميدان حرب افتادۀ خاک و آلودۀ خون نمايد، أمّا انسان دوجنبه دارد يکی علويّت فطريّه و کمالات عقليّه و ديگری سفليّت حيوانيّه و نقايص شهوانيّه، اگر در ممالک و اقاليم آفاق سير نمائيد از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنيد و از جهتی مآثر مدنيّت و عمار ملاحظه فرمائيد، أمّا خراب و ويرانی آثار جدال و نزاع و قتال است، ولی عمار و آبادی نتائج انوار فضائل و الفت و وفاق، اگر کسی در صحرای اواسط آسيا سياحت نمايد ملاحظه کند که چه بسيار مدائن عظيمهء معموره مانند پاريس و لندن مطمور گرديده، و از بحر خزر تا نهر جيحون دشت و صحرا و برّ و بيابان خاليهء خاويه تشکيل نموده، مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسيّه دو روز و دو شب قطع نمايد، وقتی آن صحرا در نهايت مدنيّت و معموريّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنايع مشتهر و تجارت و فلاحت در نهايت کمال و حکومت و سياست محکم و استوار بود، حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکمان و بکلّی جولانگاه حيوانات وحشی گرديد، مدن آن صحرا از قبيل جرجان و نساء و ابيورد و شهرستان که در سابق بعلوم و معارف و صنايع و بدايع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد، حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعرۀ حيوانات وحشيّه نشنوی، و بغير از جولان گرگان درنده نه بينی، و اين خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در ميان ايران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصّب مذهبی رؤسای بيدين فتوای بر حلّيّت خون و مال و عرض يکديگر دادند، اين يک نمونه‌ايست که بيان ميشود، پس چون در جميع عالم سير و سياحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبّت است، و آنچه مطمور است از نتائج بغض و عداوت، باوجود اين عالم بشر متنبّه نشود و از اين خواب غفلت بيدار نگردد، بازدر فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بيارايد، و درميدان جدال و قتال جولان کند، و همچنين ملاحظه درکون و فساد و وجود و عدم نمائيد که هر کائنی از کائنات مرکّب از اجزاء متنوّعۀ متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکيب است، يعنی چون بايجاد الهی در بين عناصر بسيطه ترکيبی واقع گردد ازهر ترکيب کائنی تشکيل شود جميع موجودات براين منوالست، چون درآن ترکيب اختلال حاصل گردد و تحليل شود و تفريق اجزا گردد آن کائن معدوم شود، يعنی انعدام هر شیء عبارت از تحليل و تفريق اجزاست، پس هرالفت و ترکيب در بين عناصر سبب حياتست و اختلاف و تحليل و تفريق سبب ممات، بالجمله تجاذب و توافق اشياء سبب حصول ثمره و نتائج مستفيده است، و تنافر و تخالف اشياء سبب انقلاب و اضمحلال است، از تآلف و تجاذب جميع کائنات ذی حيات مثل نبات و حيوان و انسان تحقّق يابد، و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشايد، لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتّحاد بين عموم بشر است حيات عالم انسانيست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علّت ممات نوع بشر است، و چون بکشت زاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و رياحين پيوسته است و جمعيّتی تشکيل نموده دليل بر آنست که آن کشت زار و گلستان بتربيت دهقان کاملی انبات شده است، و چون پريشان و بی‌ترتيب مشاهده نمائی دليل بر آنست که از تربيت دهقان ماهر محروم و گياه تباه خود روئيست، پس واضح شد که الفت و التيام دليل بر تربيت مربّی حقيقی است، و تفرّق و تشتّت برهان وحشت و محروميّت از تربيت الهی، اگر معترضی اعتراض نمايدکه طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبايع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباين باوجود اين چه گونه وحدت حقيقی جلوه نمايد و اتّحاد تامّ بين بشر حاصل گردد؟ گوئيم اختلاف بدو قسم است، يک اختلاف سبب انعدام است و آن نظير اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که يکديگر را محو نمايند و خانمانرا بر اندازند و راحت و آسايش سلب کنند و خو نخواری و درنده‌گی آغاز نمايند، و اختلاف ديگر که عبارت از تنوّع است آن عين کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال، ملاحظه نمائيد گلهای حدائق هر چند مختلف النّوع و متفاوت اللّون و مختلف الصّور و الاشکالند ولی چون از يک آب نوشند و از يک باد نشو و نما نمايند و از حرارت و ضياء يک شمس پرورش نمايند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدياد جلوه و رونق يکديگر گردد، چون جهت جامعه که نفوذ کلمة اللّه است حاصل گردد اين اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبايع سبب زينت عالم انسانی گردد، و همچنين اين تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضاء و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است، و چون اين اعضاء و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جميع اعضاء و اجزا سريان دارد و در عروق و شريان حکمران است، اين اختلاف و تنوّع مؤيّد ائتلاف و محبّت است و اين کثرت اعظم قوّۀ وحدت، اگر حديقه ئی را گلها و رياحين و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از يک نوع و يک لون و يک ترکيب و يک ترتيب باشد بهيچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد، و لکن چون از حيثيّت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گونا گون باشد هر يکی سبب تزيين و جلوهء سائر الوان گردد و حديقهء انيقه شود، و در نهايت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نمايد، و همچنين تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و آراء و طبايع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانيّت باشد در نهايت عظمت و جمال و علويّت و کمال ظاهر و آشکار شود، اليوم جز قوّۀ کليۀ کلمة اللّه که محيط بر حقائق اشياء است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجرهء واحده جمع نتواند، اوست نافذ در کلّ اشيا و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی، الحمد للّه اليوم نورانيّت کلمة اللّه بر جميع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهايت ايتلاف مجتمع و متّحد و متّفقند، چه بسيار محافل تشکيل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزيين يابد، اگر نفسی وارد محفل گردد حيران ماند گمان کند که اين نفوس از وطن واحده و ملّت واحده و طائفه واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند، و حال آنکه يکی اهل امريک است و ديگری از اهالی افريک، يکی از آسياست و ديگری از اروپا، يکی از هند وستانست و ديگری از ترکستان، يکی عرب است و ديگری تاجيک، يکی ايرانی است و ديگری يونانی، باوجود اين در نهايت الفت و يگانگی و محبّت و آزاده‌ گی و وحدت و فرزانگی با هم دمساز و هم آواز و همداستانند، و اين از نفوذ کلمة اللّه است، اگر جميع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسيس محفلی از اين محافل نگردند که باين محبّت و مودّت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و يگانگی عالم انسانی باشد، آياهيچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمة اللّه تواند؟ لا و اللّه برهان واضح و حجّت بالغ، اگر نفسی ديدۀ انصاف باز کند مدهوش و حيران گردد و انصاف دهد که جميع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان بايد از تعاليم و وصايای بهاءاللّه مسرور و ممنون و خوشنود باشند، زيرا اين تعاليم الهيّه هر درنده ئی را چرنده کند و هر جنبنده ئی را پرنده نمايد، نفوس بشر را ملائکهء آسمان نمايد، و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرمايد، جميع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نمايد، و اليوم در جميع عالم دولتی از دول مطمئن و مستريح نه، زيرا امنيّت و اعتماد از بين بشر برخواسته، ملوک و مملوک کلّ در معرض خطرند، حزبی که امروز بکمال ديانت و امانت تمکين از حکومت دارند و باملّت بصداقت تامّه رفتار ميکنند اين حزب مظلومند، و برهان بر اين آنکه جميع طوائف در ايران و ترکستان بفکر کم و بيش خويشند، و اگر از حکومتی اطاعتی نمايند يا باميد عطائی و يا خوف از عقابيست مگر بهائيان که خيرخواه و مطيع دول و محبّ و مهربان بجميع مللند، و اين اطاعت و انقياد بنصّ صريح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ، لهذا احبّاء اطاعة لأمر الحق بجميع دول بی‌نهايت صادق و خير خواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نمايد خويش را عند الحق مؤاخذ و مسئول و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطا کار شمرد، با وجود اين عجب در اينست که بعضی از اولياء امور سائر طوائف را خيرخواه شمرند و بهائيان را بدخواه، سبحان اللّه در اين ايّام اخيره که حرکت و هيجان عمومی در طهران و جميع بلدان ايران واقع شد مثبوت و محقّق گرديد که يک نفر بهائی مداخله در اين امور ننمود و نزديک عموم نرفت، و بدين سبب مورد ملامت ديگران گرديدند، زيرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سياسيّه ابدا مداخله ننمودند و بهيچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند، و جميع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جميع جهات صادق و خيرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت عليّهء شرقيه، زيرا اين دو اقليم موطن و محل هجرت حضرت بهآءاللّه است، و در جميع رسائل و محرّرات ستايش و نعت از دولتين عليّتين نموده و از درگاه احديّت طلب تأييد کرده، و جمال ابهی - روحی لأحبّائه الفداء - در حقّ اعليحضرت شهرياران دعا فرمودند سبحان اللّه با اين براهين قاطعه هر روز واقعه ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد، ولی ما و احبّای الهی نبايد در نيّت خالصه و صدق و خيرخواهی خويش ادنی فتور نمائيم، بلکه بايد در نهايت صداقت و امانت بر خلوص خويش باقی باشيم و بادعیه خيريه پردازيم، ای احبّای الهی اين ايّام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی، شما نبايد نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشيد، زيرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه بايد نظر بکلمة اللّه باشد، اگر کلمة اللّه در ارتقاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشيد، ولو عبدالبهاء در زير شمشير و يا در تحت اغلال و زنجير افتد زيرا اهميّت در هيکل مقدّس امر اللّه است، نه در قالب جسمانی عبدالبهاء، ياران الهی بايد بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی صد امثال عبدالبهاء هدف تير بلا شود ابدا تغيّر و تبدّلی در عزم و نيّت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر اللّه حاصل نگردد، عبدالبهاء بندۀ آستان جمال مبارک است و مظهر عبوديّت صرفه محضه در گاه کبرياء، ديگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری، و هذه غايتی القصوی و جنّتی المأوی و مسجدی الأقصی و سدرتی المنتهی، ظهور کلّی مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفدا منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فيض انوار يقتبسون و من بحر ألطافه يغترفون يا أحبّآء اللّه هذا وصيّتی لکم و نصحی عليکم فهنيئا لمن وفّقه اللّه علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النّقوش و علیکم البهاء الأبهی. (عبدالبهاء عبّاس)